

شرایط قاضی - مذكر بودن

برگه جلسه :

صفحه 235 و 236

(جلسه صد و شانزدهم)

ارتباط نقص عقل زن با تنصیف اعتبار شهادت زن نسبت به شهادت مرد چگونه توجیه میشود؟ در قرآن کریم که این حکم آمده، در قالب حکمت و نه صراحت به تعلیل چنین تلاوت می‌کنیم:

أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ تَنْهَا بِهَا مَرَادِفَ انْكَارِي يَ فَرَضَ رَابِطَةَ اسْتِزْلَامٍ بَيْنَ ضَلَالٍ وَ نَقْصِ عَقْلِ بِه طَوْرٍ طَبِيعِي وَ بَدُونِ تَبْرِيْدٍ اسْتِ كِه مِي تَوَان بِا اَحَادِيْثِ مَوْرِدِ كِفْتِكُو مَوَافَقْتِ كَرْد، پدیده‌ای که چندان آسان نمی‌نماید، با این توضیح:

ضلال به معنای نسیان، گم شدن و انحراف می‌آید. هر چند این فارس در مورد این واژه می‌گوید: «اصل صحیح بدل علی معنی واحد و هو ضیاع الشيء و ذهابه فی غیر حقه». واضح است که معنای انحراف در این جا ناصحیح یا غیر مناسب و بعید می‌نماید و اگر برخی تفاسیر آورده‌اند، کار صحیحی صورت نداده‌اند؛ زیرا اگر منظور از «احدیها» به عنوان فاعل «تضل»، «احدی الشهادتین» باشد واضح است که انحراف را نمی‌توان به شهادت نسبت داد؛ و اگر منظور «احدی المرأتین» باشد به قرینه «فتذکر» در ادامه، بیشتر با معنای نسیان سازگار است. به همین دلیل عموم مفسران «ان تضل» را به نسیان معنی کرده‌اند.

اما عقل معمولاً به معنای قوه دراکه می‌آید که برخاسته از طبیعت یا تجربه و حضور در اجتماع است (العقل عقلاَن؛ عقل الطبع و عقل التجربة....) تفسیر عقل در لغت و استعمالش در عرف به معنای رشد، خرد، قوه تمییز و تامل در کارها ادامه همان معناست. با این تفصیل به راحتی نمی‌توان ضلال به معنای نسیان را - که آیه حکمت یا - نهایتاً - علت نصف بودن اعتبار شهادت زن نسبت به مرد قرار میدهد - مرادف نقص عقل یا یکی را لازم طبیعی دیگری پنداشت. و این که گفته شود: روایات فارغ از دلالت آیه به علت دیگری اشاره کرده‌اند، هرچند محتمل است، لکن فی نفسه بعید است. بعلاوه مناصفه مورد نظر، دال بر فراموشی بیشتر است نه نقص عقل! شدت و نقص عقل چه نقشی در شهادت که مبتنی بر حس است دارد؟!

ادامه تزییق امر بر اعتبار و صدور این روایات

در روایاتی متعدد و معتبر از اهل بیت - علیهم السلام - که ما از آن‌ها به «روایات عرضه و طرح» یاد می‌کنیم، می‌خوانیم:

• «اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله او من قول رسول الله - صلی الله علیه وآله - و الا فالذی جاءکم به اولی».

و این در حالی است که این روایات - حداقل فقره دال بر نقص دین و ایمان زنان، آن هم به دلیل حیض - با قرآن که در هیچ کجا به تاثیر جنسیت در ایمان و درجه آن اشاره نکرده است، سازگار نیست. عدم اشاره که سهل است، در برخی موارد به ضد آن اشاره کرده است. به عنوان نمونه :

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ...

برخی سوء ظن‌ها را نیز نمی‌توان نادیده گرفت؛ مثلا تاکید بر نقص ایمان و عقل زنان، در وقتی که اصحاب سقیفه و تحصیل کردگان در آن مدرسه می‌خواستند، فضایی علیه زن ایجاد کنند تا رفتار بانوی عصمت و طهارت - سلام الله علیها - زیر سؤال برند، نوعی بدگمانی به صدور این روایات ایجاد می‌کند.

به این مورد باید افزود نگاه منفی یهود به زن در حال حیض تا جایی که مرد باید معاشرت را در ایام حیض با او قطع کند، در یک اتاق با او نباشد، هر جا او نشست، ننشیند و الا باید لباس خود را بشوید. زن در این مدت موجودی ناپاک و لازم الاجتناب است؛ شاید این نگاه از طریق کانالهای مرتبط با یهود به جامعه اسلامی وارد شده است و تعبیری مثل «ضعف دین و نقص ایمان زنان را در حال حیض» به محیط اسلام وارد کرده است.

حرف آخر

عموم یا جمع کثیری از دانشمندان دانش اصول فقه روایات مبین معارف (غیر احکام) را وقتی می‌پذیرند که قطعی یا اطمینان‌آور باشد؛ و به صرف خیر ثقه - هر چند متعدد و معتبر - اکتفا نمی‌کنند، قهراً روایات این گروه از این جهت نیز برای دلالت بر حکم شرعی قاصر است.

(پایان جلسه)

01. به تفاوت مدلول احادیث دال بر نقص عقل با مفاد آیه در این باره وجه شود. در آیه صراحت به تعلیل نیست، در حالی که در روایات، صراحت به تعلیل است. دقت کنید.
02. سوره بقره: 282.
03. معجم مقاییس اللغة، ج 3، ص 356.
04. تفسیر نمونه ذیل آیه.
05. می توان شاهد آن را تکرار «احدیهما» دانست؛ زیرا اگر منظور از «احدیهما» در هر دو مورد «احدی المرأتین» باشد، انسب این بود که در مرتبه دوم «فتذکرها» گفته می‌شد. مرحوم طبرسی شاهد دیگری نیز برای این احتمال بیان می‌کند. ر.ک: مجمع البیان، ذیل آیه.
06. بحار الانوار، ج 78، ص 6.
07. ر.ک: فقه و عقل، ص 27 و 28.
08. وسائل الشیعة، ج 27، ابواب صفات الفاضی، باب 9، ص 110، ح 11؛ همچنین ر.ک: همان، ص 109، 110، 111، 112.
- 119، 120 و 123، احادیث مختلف و ...
09. حجرات: 13.
10. عموم تفاسیر در ذیل آیه : یسألونک عن المحیض... (سوره بقره: 222) به این مطلب اشاره کرده اند.

*فایل برگه خام : [کلیک کنید](#)

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در ارتباط با روایات دال بر وجود برخی از نقص ها در زن بود مثل نقص ایمان و نقص عقل. بررسی سندی و موقعیت صدور می کردیم. این که فی نفسه این ها مرسل بودند و سند نداشتند يك جهت بود و جهت دیگری که دیروز وارد شدیم (یا مشکلات دیگر که امروز اشاره می کنیم) یکی از آن ها این بود که فرض کنید از امامی رسید (با سند معتبر) که زنان ضعیفات الدین، نواقص الایمان هستند چون چند روز عادت می شوند، این را ما باید بفهمیم، امام هم تعلیل را بیان کرده اند که ما بفهمیم، فرموده اند که نفهمیم، چه ارتباطی دارد؟ گاهی امام مطلبي را می فرمایند و ما نمی فهمیم می توان گفت این تعبدي است اما يك مرتبه مطلبي است که می فهمیم نادرست است و ارتباط ندارد.

دیروز ما گفتیم اگر نقص ایمان به معنای کمتر بودن عمل باشد می توانست درست باشد ولی کسی تذکر زیبایی داده بود که درست است که از زمان بلوغ با توجه به این که زن ها در ماه چند روز نماز نمی خوانند در مقایسه با مردان اعمال کمتری دارند ولی با توجه به این که سن بلوغ زن ها زودتر از مردان است این تفاوت در رسیدن به بلوغ جبران کمی اعمال زنان را می کند و نمی توان گفت اعمال آن ها نسبت به مردان کمتر است.

یک نکته دیگر: یکی از آقایان گفته بود در بحث «رجل» ما بگویم مرد بودن خصوصیت دارد در قاضی آن جایی که در معتبره امام می فرمایند «رجل» و به اطلاق مقامی این مطلب را تمام کنیم. من در آن جا گفتم اطلاق مقامی همیشه برای توسعه می آید نه برای تضییق. مثلاً در اطلاق مقامی می گویند امام در مقام بیان بودند و این را نگفتند پس ما تکلیف نداریم. مثلاً امام می فرمایند می خواهی برای یک نماز بخوانم تا یاد بگیری؟ بعد حضرت یک نمازی می خوانند بدون قنوت، نمازی می خوانند بدون اذان (به عنوان مثال) در این جا می گوئیم امام در مقام بیان بودند و بیان نکردند، امام بعدی هم بیان نفرمود، لذا این توسعه به دست می آید در حالی که دوستان می خواست از اطلاق مقامی تضییق را بفهمد یعنی عدم صلاحیت زن برای قضاوت لذا گفتم جای اطلاق مقامی نیست.

در این روایات چه در فرمایش پیامبر ص و چه در فرمایش امیر المؤمنین داشتیم که زنان ناقص العقل هم هستند، چرا؟ چون در اسلام شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد است یا شهادت یک مرد برابری می کند با شهادت دو زن پس معلوم است که زن عقلش کم است.

منشأ این مناصفه قرآن است آن جایی که فرمود در سوره ی بقره دو مرد شهادت دهند بر دین اگر نبود یک مرد و دو زن، چرا؟ آن تضل احداهما فتذکر احداهما الاخری. یعنی خود قرآن که مؤسس این حکم است علت نصف بودن را نقص عقل نگرفته است (مگر این که به نقص عقل برگردانیم) در قرآن این بیان آمده است، در روایت نقصان عقل زن آمده است. در قرآن صریحاً به عنوان علت نیامده است یعنی بیان قرآن می تواند حکمت باشد. یعنی یک مقرب به ذهن ولی در روایات نمی توانیم بگوئیم حکمت است چون رسماً رابطه ی علت و معلولی برقرار شده است. قرآن فرمود: آن تضل احداهما فتذکر احداهما الاخری. اگر بگوئیم این همانی است که در روایات آمده است باید بگوئیم این مضمون با مضمون در حدیث مرادف هم هستند یا لاقلاً یک رابطه ی لازم و ملزومی بینشان وجود دارد. و الا اگر این ها مرادف نباشند یا لازم و ملزوم نباشد نمی شود. و تنها با مرادف انگاری یا فرض رابطه ی استلزام بین ضلال و نقص عقل (البته ملازمه ی طبیعی و الا با توجیحات بعیده مثل این که هر نسیانی حکایت از نقصان عقل می کند فایده ندارد) و به نظر ما هیچ رابطه و توافقی نیست. چرا؟ چون در قرآن که آمده است آن تضل احداهما این ضلال به معنای نسیان آمده است، گم شدن آمده، انحراف هم آمده است. حال در این جا به کدام معنا است؟ آیا به این معنا است که فراموش کند یکی از زنان یا گم کند یا منحرف شود؟ اولاً بگوئیم این احداهما آیا مراد احدی الشاهدین است یا احدی المرأتین است؟ این که به معنای احدی الشاهدین باشد قرینه دارد چون اگر مراد از احداهما، احدی المرأتین باشد بهتر این است که بعداً گفته شود فتذکرها الاخری برای چه احداهما دو مرتبه می آید؟ مبدا این که فراموش کند یکی از دو زن پس تذکر دهد یکی از دو زن خوب بهتر بود گفته شود فتذکرها و تکرار نشود. این است که برخی از مفسرین مثل مجمع البیان نقل می کند از برخی ها که گفته اند اینطور معنا کنیم: آن تضل ... یعنی فراموش شود (فراموشی را نوع مفسران دارند حتی برخی از لغت نامه ها هم که این آیه را آورده اند به معنای فراموشی گرفته اند مانند راغب) یکی از شهادتین یکی از دو زن دیگر را تذکر دهد پس احداهما ی اول یعنی احدی الشاهدین و احداهما ی دوم یعنی احدی المرأتین، دیگر تکرار هم نیست تازه آقای طبرسی یک شاهد دیگر هم بر این مطلب می آورد که احداهما یعنی احدی الشاهدین. حال اگر تضل احداهما به معنای احدی الشاهدین باشد حتماً باید تضل را به معنای فراموشی بگیریم چون دیگر نمی توان به معنای انحراف گرفت یا به معنای گم شدن ولی فراموش شود بهتر است ولی اگر احدی المرأتین باشد این تضل می تواند به معنای انحراف باشد و می تواند به معنای فراموشی باشد ولی چون بعد فتذکر دارد به آن معنای فراموشی می دهیم پس نتیجه می گیریم که آن تضل یعنی فراموش شود شهادت یا زن فراموش کند. پس قرآن می فرماید ممکن است یکی فراموش کند دیگری یادآوری می کند.

اما عقل در لغت به معنای قوه ی دراکه، رشد، خرد، قوه ی تمیز بین اشیاء، قوه ی تأمل، انسان با عقل تأمل می کند. عقل هم دو نوع است یک عقل طبیعی است که خداوند داده است یک عقل هم عقل تجربه است که انسان با معاشرت پیدا می کند و هر کسی که بیشتر معاشرت دارد عقل تجربه اش بیشتر است پس نقصان عقل که می گوئیم یا به این معنا است که ذاتاً عقلشان کمتر

است یا به این خاطر که در خانه هستند و ارتباطشان کمتر است عقل تجربی اشان، عقل عملی اشان کمتر است. حال سؤال این است که بین نسیان و این عقل چه ارتباطی است؟ اگر عقل ذاتی بگیریم که ممکن است کسی عقلش کمتر باشد اما الزاماً فراموشی اش کمتر نباشد، اگر به معنای عقل تجربی باشد اتفاقاً کسی که بیرون می رود بیشتر فراموش می کند تا کسی که در خانه است و کمتر درگیر است، پس قرآن يك مطلبی می گوید و روایت مطلبی دیگر را. به نظر می رسد نمی توان ارتباط منطقی برقرار کرد بین نصف بودن شهادت زنان و نقص عقل. مگر این که کسی بگوید قرآن يك چیز می گوید و روایت چیز دیگری می گوید و بعد باید بررسی بشود که چقدر این مطلب درست است. اگر احادیث ناظر به قرآن باشد مطابقت با قرآن نمی کند؛ اگر می خواهد يك پدیده ی مستقل از قرآن بیان کند ما خارجاً خلافش را می بینیم. یعنی بگوییم بین نصف بودن با آن به خاطر نقصان عقل است، شهادت عقل نمی خواهد بلکه می خواهد يك امر حسی را تجربه کند و بیان کند و بیشتر حواس جمع می خواهد (فراموش نکند) همانی که قرآن بیان کرده است.

به نظر من به راحتی نمی شود با این روایات کنار آمد. از طرفی هم ائمه به ما یاد داده اند که آن چه از ما می رسد را عرضه کنید بر قرآن حالا من سؤال می کنم این روایات نقصان ایمان زنان به خاطر جنسیتشان (زن هستند و عادت می شوند) مطابق قرآن است؛ هیچ جای قرآن نداریم که در اصل ایمان یا درجه ی ایمان جنسیت دخالت داده شده باشد. بلکه ممکن است امیرالمؤمنین در جنگ جمل برای کوبیدن عایشه با آن خطای فاحشی که کرد از خود فرهنگ اهل سنت استفاده کنند و بیان کنند اما این غیر از این است که حضرت بخواهند به عنوان يك حکم اسلامی مسلم بیان کنند. چطور ائمه تقیه می کنند، گاهی هم از گفتمان طرف مقابل هم استفاده می کنند تازه اگر سند داشته باشد (ما که گفتیم سند ندارد).

نکته ی دیگر این است که گاهی انسان سوء ظننش تحریک می شود؛ این روایات نقص عقل زن، نقص ایمان و ... احتمال نمی دهیم که اصحاب سقیفه ی بنی ساعده و خروجی های این مدرسه این ها را ساخته اند تا رفتار حضرت زهرا س را در دفاع از امیرالمؤمنین و رد سقیفه زیر سؤال ببرند؛ که بگویند يك زن بود و زن ها هم که ناقص الایمان و ناقص العقل هستند. گاهی انسان سوء ظن پیدا می کند که این ها می خواستند رفتار بانوی عصمت و طهارت را زیر سؤال ببرند لذا این ها را جعل کرده اند، خلیفه است، قدرت هم دارد، همه چیز هم به دستش است لذا جعل می کند.

نکته ی دیگر، در قسمت حیض زن ها من فکر می کنم که نقص ایمان زنان در قسمت حیض با این که زنان هیچ گناهی نکرده اند با تراث یهود سازگار است چون یهود وقتی زن هایشان حیض می شدند به عنوان موجود پلید به آن ها نگاه می کردند. ذیل آیه ی يسألونك عن المحيض ببینید. اهل مدینه متأثر از یهود بودند. یهودی ها زنی که حیض می شد با او هم غذا نمی شدند، رختخوابش جدا بود حتی اگر مرد در مکان زن حائض می نشست نجس بود و باید می رفت خودش را آب می کشید و می شست، خود زن حائض هم نجس بود. يك نگاه پلید انگارانه به زن در ایام حیض بعد این می آید در تراث ما می شود نقص ایمان اسرائیلیات هم که از سال 13 هجری که عمر بر سر کار می آید و عمر با اهل تورات ارتباط داشت حتی زمان پیامبر هم گاهی می رفت يك چیزهایی می آورد که گاهی پیامبر خیلی ناراحت می شدند. چنین کسی وقتی در سال 13 به خلافت می رسد دست یهود را باز می گذارد. کعب الاحبار از یهود می آید، تمیم الداری از مسیحیت می آید که این ها بیایند قصه های تورات و انجیل را برای مسلمان ها بگویند در روزهای جمعه بعد در زمان عثمان می گویند يك روز در هفته کم است و آن را می کنند دو روز، این اسرائیلیات که راه پیدا کرد به تراث ما (البته اهل بیت ما آن ها را پالایش کردند اما دیگران این پالایش را ندارند)؛ پس يك احتمال اینطوری هم ما می دهیم که از آن جا آمده باشد.

پس ما سندی برای این روایات ندیدیم ضمن این که اگر بخواهیم به این روایات تمسک کنیم چون این روایات مستقیماً حکم شرعی را بیان نمی کند بلکه دارد بیان واقع می کند و این روایات جزء روایات مبین معارف است و در روایات مبین معارف عموم اصولی ها یا اکثر اصولی ها معتقدند خبر واحد معتبر حجت نیست یعنی اگر هم سند داشت نمی شد برای این گونه مسائل تمسک کرد، خود ما هم معتقدیم که یا باید اطمینان بیاورد یا یقین و با این وضعیت یقین و اطمینان نمی آورد.

این ها همه بررسی سند و موقعیت صدور بود و هنوز ما دلالت را بررسی نکرده ایم ولو بحث به دلالت هم کشید ولی حالا بر فرض که ما پذیرفتیم این روایات از نظر سند و موقعیت صدور هیچ مشکلی ندارد باید بررسی کنیم و ببینیم که آیا این روایت دلالت بر منع تصدی زنان می کند یا نه؟ انشاء الله فردا به این بحث می پردازیم.

الحمد لله رب العالمين